



پیغام عشق

قسمت ہزار و پانصد و ہشتاد و سوم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۵ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۷۹

لیک گر آن قوت بر وی عارضی ست

پس نصیحت کردن او را رایضی ست

*قوت: غذا

*رایضی: رام کردن اسب سرکش

اگر غذاهای من ذهنی مثل تأیید و توجه مردم و دردها به جان اصلی انسان تحمیل شده، پس نصیحت کردن یعنی خواندن و تکرار ابیات مولانا، فضاگشایی و تأمل، می تواند من ذهنی انسان را تربیت کند، درست همان طور که اسب سرکش را می توان مهار و تربیت کرد.

نکته ۱: «عارضی» یعنی تحمیل و گرفتن از جهان بیرون. درست مثل این که آدم یک میکروبی یا ویروسی را می گیرد. «رایض» یعنی تربیت کننده. هر چیز عارضی، رایضی است. پس هر چیزی که از جنس ما نیست و به صورت عادت به ما تحمیل شده و معتاد آن شده ایم را می شود با نصیحت کردن یعنی خواندن ابیات مولانا از ما جدا کرد.

نکته ۲: این که ما یادمان می افتد و یکی یکی می شماریم که ده سال پیش یک کسی یک کاری انجام داده و به ما ظلم کرده و الآن ناراحت می شویم، از دردهای عارضی است.

نکته ۳: به بیان مولانا من ذهنی یک چیز عارضی و قرضی از جهان است که به غلط آن را مثل بُت می پرستیم و همانیدگی ها، ناموس و پندار کمال را مثل جانمان دوست داریم. باید خود را متقاعد کنیم ما من ذهنی مان نیستیم.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۰

چون کسی کاو از مرضِ گل داشت دوست

گرچه پندارد که آن خود قوتِ اوست

مثل کسی که از روی مرضِ گل را دوست دارد و فکر می‌کند غذای اصلی‌اش همان است. [کسی هم که دچار مرضِ من‌ذهنی شده و چیزهایی را که ذهنش نشان می‌دهد در مرکزش گذاشته و حرص، تأیید و توجه دیگران را دوست دارد، فکر می‌کند که غذای اصلی‌اش همین چیزهاست.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۱

قوتِ اصلی را فراموش کرده است

روی در قوتِ مرضِ آورده است

آن شخص غذای اصلی را که غذای روح است و از طرف زندگی می‌آید، فراموش کرده و به غذای مرض یعنی همانیدگی روی آورده‌است.

نکته: از خودمان بپرسیم آیا خشم، رنجش، حسادت، لطمه زدن به دیگران و ناراحتی از موفقیت دیگران واقعاً غذای ماست؟ این‌ها غذای مرض است و ما به علت این که همانیده و مریض هستیم، رو به این غذاها آورده‌ایم، و گرنه وقتی این مریضی با فضاگشایی خوب بشود، می‌بینیم که خوشبختی و موفقیت را به همه روا می‌داریم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷۴

قُلْ تَعَالُوا آیتِی ست از جذبِ حق

ما به جذبۀ حق تعالی می‌رویم



«قُلْ تَعَالَوْا» یا «بگو بالا بیایید» نشانه‌ای از جذب حق است یعنی خداوند هر لحظه می‌خواهد ما را جذب کند. ما نیز فضا را باز می‌کنیم و حال که از مراحل جماد، نبات و حیوان گذشته‌ایم، از مرحله ذهن هم بالاتر رفته و به جذبۀ خداوند می‌رویم.

قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۱۵۱

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا...»

«بگو: بیایید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم. این که به خدا شرک می‌آورید...»

توضیح آیه:

به محض این که فضا را باز کنید، خواهید دید هر چیزی که از ذهن به مرکزتان بیاید و غذای آن را بخورید و برحسب آن ببینید، برای شما حرام است چرا که وقتی به عنوان من ذهنی بلند می‌شوید، درواقع شریک خداوند می‌شوید که قدغن است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۱۱

قُلْ تَعَالَوْا، قُلْ تَعَالَوْا گفت رَبِّ

ای ستورانِ رمیده از ادب

*ستور: حیوان چهارپا مانند اسب و الاغ

ای چهارپایان رمیده از ادب که من ذهنی دارید، سبب‌سازی را رها نمی‌کنید، فضا را نمی‌گشایید تا برحسب خداوند ببینید، سر خود را گرفته‌اید و سر زندگی را کنار گذاشته‌اید، خداوند گفته است «بیایید بالا» یعنی فضا را باز کنید و دیگر در ذهن نمانید.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۰۶

قُلْ تَعَالَوْا كَفْتُ از جذبِ کَرَمِ
تا ریاضتِ تان دهم، من رَایضَمِ

*رایض: تربیت‌کنندهٔ اسب و ستور

خداوند از روی کمک، لطف و گرمِ خود می‌خواهد ما را جذب کند و گفته است که با فضاگشایی از فضای ذهن «بالا بیایید» زیرا من بهترین تربیت‌کننده هستم و شما را به‌موقع ناکام و بی‌مراد می‌کنم و سختی می‌دهم تا با واکنش نشان ندادن فضا را باز کنید و پیغام من را بگیرید.

نکته ۱: شما دوتا راه دارید؛ یا این که فضا را باز کنید و پیغام زندگی را بگیرید یا اگر نمی‌توانید فضا را باز کنید ابیات مولانا را بخوانید تا ابیات ذکر شما شوند و فکرتان را به جنبش دریاورند و بالاخره فضا باز شود، آن‌گاه متوجه می‌شوید خداوند چرا می‌خواهد شما را جذب کند.

نکته ۲: اگر ما فضا را باز کنیم دلمان باز می‌شود و اگر فضا را ببندیم دلمان می‌گیرد. پس با تربیت خداوند یاد می‌گیریم همیشه باید فضا را باز کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۳

قوتِ اصلیِ بشر نورِ خداست
قوتِ حیوانی مر او را ناسزااست

*قوت: غذا

غذای اصلی بشر با فضای گشوده‌شده، نور خداوند است که از آن‌ور می‌آید. غذایی که از جهان بیرون و از فضا‌بندی، انقباض و رفتن به‌سوی حیوانیت می‌آید، قوت حیوانی است و برای انسان شایسته نیست و به او نمی‌سازد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۱۶

بلکه اغلب رنج‌ها را چاره هست

چون به جدّ جویی، بیاید آن به دست

تقریباً تمام رنج‌هایی که به وسیلهٔ من ذهنی، همانش و ایجاد درد به انسان عارض شده چاره دارد. چاره‌اش این است که متعهدانه و با فضاگشایی ابیات را به صورت ذکر بخوانی تا فضا باز و مرکزت عدم شود، آن‌گاه این فضای گشوده شده نشان می‌دهد چاره و علت درد چیست.

نکته ۱: مولانا می‌گوید که همهٔ دردهای ما عارضی هستند و چاره دارند. برای چاره‌جویی باید فضاگشایی کرده، کارگاه درونی‌مان را باز کنیم و آن را در اختیار زندگی بگذاریم، اما چون این کار را نکرده‌ایم دردهای زیادی توسط من ذهنی و همانیدگی‌ها به ما تحمیل شده‌اند.

نکته ۲: اگر عیب‌های خودمان را ببینیم، مقاومت و قضاوت نکنیم و بگوییم من همانیدگی، رنجش و خشم دارم، کارگاه فضای درون ما باز می‌شود.

نکته ۳: اگرچه ما فضاگشایی می‌کنیم و رحمت ایزدی به سویمان می‌آید، اما بیشتر اوقات دوباره به ذهن برمی‌گردیم، کارگاه درونمان را تعطیل می‌کنیم و دلمان جای او نمی‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

گویدش: رُدُّوا لَعَادُوا کَارِ تَوَسْت

ای تو اندر توبه و میثاق سُست

*رُدُّوا لَعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوباره به آنچه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.



خداوند به انسان می‌گوید: «کار تو این است که بعد از این که با فضاگشایی لحظاتی با من ارتباط برقرار کردی و لطف مرا گرفتی، دوباره به ذهن برگردی و چیزهای ذهنی را در مرکز قرار دهی. ای کسی که در اقرار به این که از جنس من هستی و در توبه، برگشتن به زندگی و عدم کردن مرکزت سست قدم هستی.»

«بیت هندسی»

نکته: میثاق یعنی ما قراردادی را با خداوند امضا کرده‌ایم که از جنس او هستیم. او در الست از ما پرسیده آیا از جنس من هستید؟ ما هم گفته‌ایم بله. اما فعلاً در نگه داشتن این میثاق سست شده‌ایم، درحالی که او همیشه در این کار ثابت قدم است. پس کسی که وفا نمی‌کند خداوند نیست، بلکه ماییم.

قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۲۸

«بَلْ بَدَّالَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.»

«بلکه آنچه را که زین پیش پوشیده می‌داشتند بر آنان آشکار شود، و اگر آنان بدین جهان باز آورده شوند، دوباره بدانچه از آن نهی شده‌اند، باز گردند. و البته ایشان اند دروغ‌زنان.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم

رحمتم پُر است، بر رحمت تنم

[خداوند می‌گوید:] «اما من به سست بودن میثاق و توبه تو و این که دوباره به ذهن برمی‌گردی نگاه نمی‌کنم؛ بلکه اگر فضا را باز کنی هر لحظه به تو رحمت می‌کنم و کار من فقط این است که به تو مرحمت، کمک و مساعدت کنم.»



«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶۰

ننگرم عهدِ بدت، بدْهم عطا

از کرم، این دمِ چو می خوانی مرا

من به عهد بد تو که دوباره به ذهن برمی گردی نگاه نمی کنم، بلکه وقتی این لحظه فضا را باز می کنی و مرا می خوانی از روی کرم و بخشش خود به تو کمک می کنم.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۴

رحمتی، بی علتی بی خدمتی

آید از دریا، مبارک ساعتی

اگر انسان فضا را باز کند، در این لحظه که مبارک است، رحمتی از طرف خداوند می رسد و این رحمت بی علت یعنی بدون سبب سازی ذهنی است و بی خدمت یعنی بدون کارهایی است که من ذهنی آن ها را خدمت یا کار خوب می داند.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا

او ز فعل حق بُد غافل چو ما

«ولی حضرت آدم گفت: «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم.» و او همچون ما از حکمت کار حضرت حق بی خبر نبود.»



حضرت آدم گفت: «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم» و او همچون ما از حکمت کار حضرت حق بی خبر نبود. [ما نیز مثل حضرت آدم می‌گوییم که خودمان به خودمان ستم کردیم و قبول تقصیر می‌کنیم؛ بنابراین دیگر چیزها و دردها را به مرکز نمی‌آوریم زیرا الآن باخبر شده‌ایم که اگر فضا را بگشاییم رحمت خداوند می‌آید ولی اگر فضا را ببندیم نمی‌تواند به ما کمک کند.]

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳

«قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

«آدم و حوا گفتند: پروردگارا، به خود ستم کردیم. و اگر بر ما آمرزش نیاوری و رحمت روا مداری، هرآینه از زیانکاران خواهیم بود.»

توضیح آیه:

علت این که ما از لطف و کمک خداوند برخوردار نبوده‌ایم این است که مرکزمان را جسم نگه داشته‌ایم. اگر فضا را باز کنیم از لطف خداوند برخوردار می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸

گفت شیطان که بِمَا أَغْوَيْتَنِي

کرد فعلِ خود نهان، دیو دنی

«شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی. او گمراهی خود را به حضرت حق نسبت داد و آن دیو فرومایه کار خود را پنهان داشت.»

*دنی: فرومایه، پست



شیطان به خداوند گفت: «تو مرا گمراه کردی.» آن دیو فرومایه گمراهی خود را به حضرت حق نسبت داد و کار خود را پنهان داشت. [ما نیز به خداوند می‌گوییم این که من درد دارم تقصیر توست. نمی‌گوییم خوشبختی و زندگی را از چیزها خواستیم، به جای خداوند جسم‌ها را در مرکز گذاشتیم، اقرار به الست نکردیم، برحسب دانش «هرچه بیشتر، بهتر» من ذهنی از دیگران چیزی خواستیم، آن‌ها ندادند و رنجیدیم و این‌گونه به خودمان ظلم و زندگی‌مان را خراب کردیم؛ مثل شیطان کارهایی که خودمان کرده‌ایم را پنهان و به اشتباه خود اقرار نمی‌کنیم و همه را گردن خداوند می‌اندازیم.]

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.»

«ابلیس گفت: پروردگارا، به‌عوض آن که مرا گمراه کردی، من نیز بر راه بندگان به کمین می‌نشینم و آنان را از راه مستقیم تو بازمی‌دارم.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵

ذره‌ای گر جهدِ تو افزون بُود

در ترازوی خدا موزون بُود

اگر ذره‌ای جدیت تو در جهت باز کردن کارگاه درونت، فضاگشایی و درک این که چیز ذهنی زندگی ندارد و نباید به مرکزت بیاید بیشتر شود، ترازوی خدا آن را می‌سنجد.

«بیت هندسی»

نکته: اگر شما فقط یک دفعه فضاگشایی کنید، در زندگی شما اثر می‌گذارد، منتها اثرش این قدر نیست که محسوس باشد.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۷

خویش مجرم دان و مجرم گو، مترس

تا ندزدد از تو آن اُستاد درس

الآن که متوجه شدی مرکزت را عدم نکرده‌ای، از موازنه خارج شده‌ای و بنابراین تمام بلاها را خودت سر خودت آورده‌ای، خود را مجرم بدان و بگو من مقصر بودم که با عقل جزوی من ذهنی که شعارش «هرچه بیشتر، بهتر» است و با مقدار زیادی درد و رنجش و خشم، خود را اداره کردم. اعتراف کن که هیچ‌وقت با فضاگشایی از خداوند عذرخواهی نکرده‌ای و چیزهای آفل را به‌جای او در مرکز گذاشته‌ای و از این اعتراف اصلاً نترس، تا آن استاد یعنی خداوند درس را از تو ندزدد و تدبیر خود را به تو بدهد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۲۱

آن توی، و آن زخم بر خود می‌زنی

بر خود آن ساعت، تو لعنت می‌کنی

هر موقع که یک جسم را به مرکزت می‌آوری، درواقع خودت به خودت لعنت می‌کنی و زخم می‌زنی، خداوند نمی‌زند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۴۲

قُلْ أَعُوذُ بِكَ خَوَّانِدَ بَايِدَ كَايَ أَحَدَ

هين ز نَقَاتَات، افغان وَز عَقْد

«دراین صورت باید سوره قُلْ أَعُوذُ را بخوانی و بگویی که ای خداوند یگانه، به فریاد رس از دست این دمنده‌گان و این گره‌ها.»

*قُلْ: بگو

*أَعُوذُ: پناه می برم

*نَفَاثَات: بسیار دمنده

*عُقْد: جمع عقده، گره‌ها

[ای انسان، من ذهنی خودت و تمام من‌های ذهنی یک‌جور جادوگر هستند که در گره همانیدگی‌هایت می‌دمنند،] پس باید دائماً فضا را باز کنی و «قل أعوذ» یا «به خدا پناه می‌برم» را بخوانی و بگویی که ای خداوند یگانه، از دست من‌ذهنی خودم و من‌های ذهنی جادوگر که در گره همانیدگی‌ها و دردها می‌دمنند، به تو پناه می‌برم.

نکته ۱: وقتی دیگران رفتاری می‌کنند که یک همانیدگی یا درد را در شما فعال می‌کند در حقیقت آن‌ها در گره همانیدگی شما می‌دمنند و شما تحریک می‌شوید. پس مواظب قرین باشید.

نکته ۲: زندگی ما مثل یک نخ است. وقتی می‌رنجیم یک گره می‌زنیم و مرتب انرژی را در این گره می‌دمیم و آن را زنده نگه می‌داریم. اگر ده سال پیش از کسی رنجیده و هنوز آن رنجش را نگه داشته‌ایم، جادوگری هستیم که زندگی را در گره آن رنجش دمیده‌ایم، بنابراین باید از دمندگی خودمان و سایر دمندگان به خدا پناه ببریم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۴۳

می‌دمنند اندر گره آن ساحرات

الغیاث، المُستغاث از بُرد و مات

«آن زنان جادوگر در گره‌های افسون می‌دمنند. ای خداوند دادرس، به فریادم رس از غلبه دنیا و مقهور شدنم به دست دنیا.»

*الغیاث: کمک، یاری، فریادرسی

*اَلْمُسْتَغَاث: فریادرس، کسی که به فریاد درماندگان رسد؛ از نام‌های خداوند

آن زنان جادوگر یعنی من ذهنی خودم و من ذهنی دیگران در گره همانیدگی‌ها و دردها افسون می‌دمند. ای خداوندِ فریادرس، من فضا را باز می‌کنم، به فریادم برس و به من کمک کن، زیرا جهان با فرستادن چیزهای ذهنی به مرکزِ درحال مات کردن و بردن از من است.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۹۵ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۵ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۱

جان همه روز از لگدکوب خیال

وز زیان و سود، وز خوفِ زوال

*خوف: ترس

*زوال: نیست شدن، زدوده شدن، از بین رفتن

*لگدکوب: لگدکوبی، مجازاً رنج و آفت

جانِ انسان بعد از همانیدگی با چیزها لحظه به لحظه از هر خیال ذهنی که به مرکزش می آید و مربوط به همانیدگی هاست لگد می خورد و از زیان کردن، سود نبردن، خوب و بد کردن چیزها و از دست دادن چیزهای آفل در اثر بی مرادی ها می ترسد. [درحالی که با فضاگشایی، جان اصلی انسان که همان جان خداگونه اوست گشوده و زنده می شود].

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۲

نی صفا می ماندش، نی لطف و فر

نی به سوی آسمان، راه سفر

بنابراین انسانی که همانیده است، نه خلوص، نابی، لطف، صفا، شکوه و برکت برایش می ماند و نه راه سفر به سوی آسمان یکتایی برایش گشوده می شود. [نابی موقعی ایجاد می شود که آسمان درون باز و مرکز انسان عدم شود].



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۳

خفته آن باشد که او از هر خیال

دارد اومید و کند با او مقال

*مقال: گفتار و گفت‌وگو

انسان خوابیده در ذهن، کسی است که از هر خیال مربوط به چیزهایی که ذهنش به او نشان داده و به مرکزش آورده، امید زندگی دارد و با آن خیال حرف می‌زند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۹

هر کجا دردی، دوا آنجا رود

هر کجا پستی‌ست، آب آنجا دود

هر کسی فضا را بگشاید و اعتراف کند درد و مسئله دارد و مریض من ذهنی است در این صورت دواي زندگی به سوی او می‌رود. هر کجا هم که گود باشد آب به سمت آن جا می‌دود، در واقع هر وقت انسان فروتنی کند و در من ذهنی کوچک و پست شود، خداوند آب حیات و رحمت را به سمتش روانه می‌کند.

«بیت هندسی»

نکته: اگر شما به صورت من ذهنی بلند می‌شوید و با پندار کمال می‌گویید هیچ عیبی ندارم، آب رحمت و لطف زندگی به سمتتان نخواهد آمد چون احتیاج ندارید.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۰

آبِ رحمتِ بایدت، رو پست شو

وآنگهان خور خمرِ رحمت، مست شو

اگر می خواهی آبِ رحمت، لطف و کمک زندگی به سوی تو بیاید، نسبت به من ذهنی پست شو، نگو «می دانم»، کارگاهِ مرکزت را باز کن و روی ذهن بلند نشو؛ آن گاه شرابِ رحمت را بخور و مست شو.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر

بر یکی رحمت فرو ما ای پسر

*فرو ما: نایست

ای انسان، خداوند لحظه به لحظه رحمت اندر رحمت است یعنی تا آخرِ زندگی ات در این جهان و بعد از مرگ، لطف و رحمت و کمکش را برای تو می فرستد. پس در این لحظه به یک رحمت خداوند بسنده نکن و اگر آن را گرفتی نگو وضعم درست شد و به حضور رسیدم، زیرا این تلهٔ شیطان است. مرتب فضا را باز کن تا رحمت او را بگیری.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۴

رحمتی، بی علّتی بی خدمتی

آید از دریا، مبارک ساعتی



اگر انسان فضا را باز کند، در این لحظه که مبارک است، رحمتی از طرف دریا یعنی زندگی می‌رسد و این رحمت بی‌علت یعنی بدون سبب‌سازی ذهنی است و بی‌خدمت یعنی بدون کارهایی است که من ذهنی آن‌ها را خدمت یا کار خوب می‌داند.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۵

اللّٰه اللّٰه، گردِ دریا بارِ گرد

گرچه باشند اهلِ دریا بارِ زرد

*دریا بار: کنارِ دریا، ساحلِ دریا

ای انسان، تو را به خدا مواظب باش و گردِ دریا بار یعنی انسان عارفی مثل مولانا که در کنار دریای یکتایی زندگی می‌کند بگردد. گرچه به لحاظ ذهنی، همانیدگی و ارتفاع گرفتن شهرهای ساحلی یا انسان‌هایی که به خدا زنده شده‌اند خیلی بلند نیستند و نسبت به خصوصیات من ذهنی زرد بوده و شکوفا نیستند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۰۶

برهیدیت از این عالمِ قحطی که در او

از برای دو سه نان، زخمِ سنان می‌آید

اگر فضا را گشودید، روی خودتان کار کردید و مواظب قرین هستید، در این صورت از یک فضای ذهنی که دارای محدودیت، قحطی و تنگ‌نظری است، رهیده‌اید. در چنان فضایی برای دو یا سه عدد نان یا همانیدگی، زخم نیزه نصیب می‌شود.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۸

جمله استادان پی اظهار کار

نیستی جویند و جای انکسار

*انکسار: شکسته شدن، شکستگی، مجازاً خضوع و فروتنی

همه استادان زمینی مثل نجار یا پزشک برای این که استادی خود را نشان دهند و کارشان را اظهار کنند، دنبال نیستی یا جایی که عیب و اشکال هست می گردند. [بنابراین خداوند هم دنبال من ذهنی بزرگ نمی گردد، بلکه دنبال انکسار و شکستگی می گردد، یعنی دنبال کسی است که می گوید من عیب دارم.]

«بیت هندسی»

نکته: درون ما کارگاه خداوند است، اما با گذاشتن جسم ها و عمل برحسب سبب سازی من ذهنی آن را تعطیل کرده ایم. از خودمان بپرسیم آیا این کارگاه را شیطان یا من ذهنی اداره می کند و جای غم، درد، رنجش و کینه است؟ آیا رحمت اندر رحمت خدا را تبدیل به نکبت و بدبختی می کنیم یا به عنوان امتداد او ما هم برحسب رحمت عمل می کنیم؟ آیا در جهان جنگ، درد و غم پخش می کنیم یا مهر و عشق؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۹

لاجرم استاد استادان، صمد

کارگاهش نیستی و لا بود

*صمد: بی نیاز و پاینده، از صفات خداوند

در نتیجه استاد استادان یا خداوند صمد، کارگاهش نیستی و لا است یعنی مرکز انسانی است که فضا را باز کند، به لحاظ من ذهنی صفر شود و اقرار به ندانستن، اشتباه، همانندگی و فکر کردن برحسب اجسام نماید.



«بیت هندسی»

نکته ۱: همان طور که بی نیازی خاصیت خداوند است، از مهم ترین خاصیت های من ذهنی نیازمندی است؛ بنابراین اگر شما نیازمند هستید، به خداوند صمد نیاز دارید.

نکته ۲: اگر همه آدم ها را جمع کنیم خواهیم دید که نیمی از آن ها خرابکاری انجام می دهند. ما محیط زیست و اقیانوس ها را آلوده می کنیم و علاقه زیادی به پول داریم. هیچ کس فکر نمی کند بعد از هشتاد نود سال پول را می خواهد چکار کند؟ چقدر نیاز به خوردن دارد؟ چقدر جا برای زندگی لازم دارد؟ در صورتی که دیدن راحتی و خوشبختی دیگران بهتر از این است که آدم در بانک پول داشته باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۰

هر کجا این نیستی افزون تر است

کار حق و کارگاهش آن سر است

هر کجا انسانی اقرار کند که نیستی، عیب، همانیدگی و درد دارد و خودش بلد نیست از این ها راحت شود، در این صورت او کارگاه را باز کرده و کار خداوند و کارگاهش در مرکز چنین انسانی است.

«بیت هندسی»

نکته ۱: اگر در محیطی مثل ایران مردم یاد بگیرند ابیات مولانا را تکرار کنند، خداوند کارگاهش را به آن جا می برد و پس از مدتی همه خردمند شده به حضور زنده می شوند؛ بنابراین دیگر به خودشان و دیگران ضرر نمی زنند. هم خودشان زندگی می کنند و هم می گذارند دیگران زندگی کنند و خوشحال و موفق باشند.

نکته ۲: خداوند می خواهد ما همه سالم بشویم، پس چرا ناسالم هستیم؟ آیا خداوند خواسته ما چهل سالگی سرطان بگیریم؟ خیر. چه کسی خواسته؟ خودمان. زیرا کارگاهش را در مرکزمان تعطیل کرده ایم.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰

کارگاهِ صنْعِ حق چون نیستی ست

پس برونِ کارگاهِ بی‌قیمتی ست

*صنْع: آفرینش، آفریدن

کارگاهِ صنْعِ خداوند نیستی است، یعنی مرکز انسانی است که به صورت من‌ذهنی و می‌دانم بلند نمی‌شود، فضا را باز و مرکز را عدم کرده و به عیب‌هایش اقرار می‌کند؛ بدین ترتیب بیرونِ کارگاه که ذهن است، هیچ ارزشی ندارد. «بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۳

حق تعالی فخر آورد از وفا

گفت: مَنْ أَوْفَى بِعَهْدٍ غَيْرِنَا؟

«حضرت حق تعالی، نسبت به خوی وفاداری، فخر و مباهات کرده و فرموده است: چه کسی به جز ما، در عهد و پیمان وفادارتر است؟»

حضرت حق تعالی، نسبت به خوی وفاداری، فخر و مباهات کرده و فرموده است: «چه کسی به جز ما، در عهد و پیمان وفادارتر است؟» [به عبارتی اگر ما الان از خداوند جدا هستیم به این علت است که اقرار به آلت نمی‌کنیم و نمی‌گوییم از جنس خدا هستیم. اگر بخواهیم خوی زندگی را بگیریم باید به اتفاق این لحظه «بله» بگوییم. این کار مرکز ما را عدم می‌کند و عدم کردن مرکز وفا کردن به عهد است.]



قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۱

«...وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.»

«...و چه کسی بهتر از خدا به عهد خود وفا خواهد کرد؟ بدین خرید و فروخت که کرده‌اید شاد باشید که کامیابی بزرگی است.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۴

بی‌وفایی دان، وفا با ردّ حق

بر حقوق حق ندارد کس سبق

*ردّ حق: آن که از نظر حق تعالی مردود است.

ای انسان، وفادار بودن به چیزهای ذهنی را بی‌وفایی به خداوند بدان، زیرا خداوند گفته است که نمی‌توانی به جای من چیزی را به مرکزت بیاوری و این از حقوق خداوند است که در مرکز تو باشد و کسی از حق خداوند نمی‌تواند پیشی بگیرد. [درحالی که ما اجازه داده‌ایم تمام اجسامی که از نظر ما مهم هستند، به مرکز ما آمده و به حق خداوند تجاوز کنند و از آن پیشی بگیرند.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۹

گر سینه آینه کنی، بی‌کبر و بی‌کینه کنی

در وی بینی هر دمَش، کَالصَّبْرِ مُفْتَا حُ الْفَرَجِ

*کبر: غرور، خودپسندی

*کَالصَّبْرِ مُفْتَا حُ الْفَرَجِ: صبر کلید گشایش است.



اگر فضا را باز کنی و سینه‌ات آینه شود یعنی بدون منیت، کبر، کینه و دردهای ذهنی شوی، در این صورت در این سینه مثل آینه که فضای گشوده شده است، هر لحظه می‌بینی که با صبر و فضاگشایی، زندگی‌ات درست خواهد شد، زیرا صبر کلید گشایش است.

نکته: برای این که کارگاه درون شما باز شود باید مرتب صبر و فضاگشایی کنید و بیت‌های مولانا را بخوانید. هر دفعه که بیتی را می‌خوانید یک بینش جدید خودش را به شما نشان می‌دهد. یواش یواش این بینش‌ها جمع می‌شوند، صبر فضا را در درون شما باز می‌کند و سینه شما آینه می‌شود، یعنی کبر و کینه من ذهنی خودتان را می‌بینید و می‌اندازید.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علّتی بتر ز پندارِ کمال

نیست اندر جانِ تو ای ذودلال

*ذودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی بدآدا که صاحب فریب و عشوه هستی، در جان تو هیچ مرضی بدتر از پندار کمال و این که فکر می‌کنی منحصر به فرد هستی، ناموس داری و بهتر از تو نیست، وجود ندارد.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

کرده حق ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بندِ ناپدید

*حدید: آهن



خداوند ناموس و حیثیت بدلی من ذهنی را که همراه پندار کمال است به سنگینی صد من آهن کرده است. چه بسیارند انسان‌هایی که با این بند ناپدید بسته شده‌اند.

«بیت هندسی»

نکته: هر انسانی با آن که در موقعیت و وضعیت پر از درد و گرفتاری است و بین مسائل، موانع ذهنی و دشمن‌هایی که خودش ایجاد کرده دست‌وپا می‌زند، ولی در کلاس مولانا نمی‌نشیند و بزرگی مثل مولانا را که خدا او را بزرگ کرده تحویل نمی‌گیرد، چراکه ناموس بدلی من ذهنی دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

در تگِ جو هست سرِگینِ ای فُتی

گرچه جو صافی نماید مر تو را

*فُتی: جوان، جوان‌مرد

ای انسان، زیرِ این جوی صاف و ظاهر آرامِ من ذهنی تو که پندار کمال دارد، پر از مقدار زیادی کثافاتِ دردها است. همین که کسی حرفی به تو بزند و به ناموست بر بخورد، این دردها و کثافات بالا می‌آیند.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حُکمِ حق گُسترد بهرِ ما بساط

که بگوئید از طریقِ انبساط



*بساط: هر چیز گستردنی مانند فرش و سفره

خداوند این حکم را به ما کرده که این لحظه فقط از طریق گسترش و انبساط با من صحبت کنید، نه با انقباض؛ یعنی فضاگشایی کنید و بگویید نمی‌دانم.

«بیت هندسی»

نکته: اگر قرار باشد ما کارگاه وفای ایزدی بشویم، باید لحظه به لحظه فضا باز کنیم و منبسط شویم و این حکم خداوند است. درحالی که تمام همانیدگی‌ها، پندار کمال، ناموس، «می‌دانم» و دردها انقباض هستند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۹۵ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

